أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام در ادامه فرمایشاتشان به عنوان بصری فرمودند: فَهَذَا أوَّلُ دَرَجَةِ التُقّی. قالَ‌اللَه‌تَعالی: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ‌ القصص، ٨٣؛ این مطالبی كه تا بحال گفتیم اینها انسان را تازه به اوّلین درجه تقوا می‌رساند یعنی باعث می‌شود كه انسان به حركت در بیاید، آن مسیری را كه در زندگی مقلّدوار طی می‌كرد و بر اساس تقلید روز را به شب، و شب را به روز می‌آورد و با اعمال و كردار مكرّر و تكراری، عمر خود را به تباهی و هوسرانی و غفلت و جهالت و گیجی و گنگی می‌گذرانید الآن تحولی در او پیدا شده است. این ملخّص كلام امام صادق علیه‌السّلام است.

 با توجه به این مطالب، تازه از حالت گیجی و بیهوشی درآمده، نه اینكه به مقصد رسیده باشد. تازه از حالت منگی و وضعیت تكرار مكررات بیرون آمده، تازه فهمیده دنیا و عقبی چه خبر است، آخرت و باطن و حقیقت عالم تكوین تازه برای او روشن شده و پی برده در پسِ این ظواهری كه روز و شب با آنها اشتغال دارد، در ارتباطات و رفت‌وآمدها و معاشرت‌های خودش، در زد و بستهای خودش جز این چیزی را احساس نمی‌كرد تازه فهمیده یك خبری هست اینها یك ظاهریست، ظاهر گول‌زننده و جاذبیست. ولی باطن مسئله، حقیقت مطلب، ناموس عالم خلقت، جوهره عالم تكوین مطلب دیگریست كه باید از این ظاهر آن مقصد را در نظر بگیرد و دل خود را در گرو این ظاهر قرار ندهد.

 اگر قصد مسافرتی دارد از دیدن اعلان‌ها و تابلوها مسیر خود را مشخص كند نه اینكه بایستد نگاه كند تابلو را متر كند، خط تابلو را ببیند، ماشین را یك كناری نگه دارد و بعد نگاه كند ببیند رنگ این تابلو چیست، خب رنگش سبز است، یك خط هم وسطش نوشته شده مقصد به فلان شهر از كجا هست به چه سمتی هست. بعد بیاید نگاه كند و ببیند حالا این تابلویی كه در كنار جاده هست، جنسش از آهن است یا چوب، از چدن است از آلومینیوم است یا آلیاژ دیگریست، استحكامش چقدر است؟ كیفیت قرار گرفتن و مهندسی آن روی زمین چگونه است؟ آیا در برابر باد مقاوم است یا مقاوم نیست؟ بابا شب شد این هنوز ایستاده دارد تابلو تماشا می‌كند. این باید تا شب كه می‌شود به فلان مقصد برسد اگر نرسد دیگر فرصت از دست رفته و تمام شده است. نگاه كردن به تابلوی راهنمایی، تابلویی كه در جاده هست فقط برای این است كه یك نگاه كنی و دیگر نگاه دوم را نكنی، بلكه به جاده نگاه كنی! یك نگاه به این سمت تمام شد، نه اینكه ماشین را كنار نگه داری،

 تابلو را قد بكشی و ....

 آن دفعه خدمت رفقا عرض كردم، یك دفعه ما در كتاب فروشی رفته بودیم كتاب بخریم كه نگاهمان افتاد به سفر به مكه، گفتیم خب طبعاً حالا طرف رفته یك مطالبی و اسراری بدست آورده و حالاتی پیدا كرده، اینها را در كتاب می‌نویسد بسیاری افراد می‌روند مكه سفرنامه می‌نویسند ما این كتاب را گرفتیم، دیدیم تمام وقت این بنده خدا در آن چهارده روزی كه در مكه بوده است به این گذشته، مسجد الحرام را وجب كرده، چند وجب طولش و عرضش است، دقیقاً این كعبه چند سانت، حتی نوشته بود كه چند سانت و چند میل طول و عرض كعبه است، به جای اینكه تمام ذكر و فكرت متوجه تكبیر و تهلیل باشد، ببینید در اینجا چه كسی آمده و قدم گذاشته، فكرت را متوجه این كرده‌ای كه كعبه چند سانت است و چند متر است، خب به تو چه مربوط است، مگر از تو خواسته‌اند كه ببینی چند متر و چند سانت است! این فرد تمام ذهن و فكرش متوجه ظاهر است، به اندازه سر سوزنی از آنچه كه نصیب بقیه می‌شود گیر این نیامده و به آن مطالب نرسیده، فقط نگاه كرده ببیند كه این مناره‌ها تا كجا بالا رفته و این اشیایی كه در این ساختمان‌ها مصرف شده از چه جنسی بوده است.

 این مطلبی را كه خدمت رفقا عرض می‌كنم مطلب بسیار مهمی‌است، یكی از مطالب بسیار دقیق سلوك و حركت انسان از عالم ظاهر به عالم باطن و از عالم اعتبار به عالم حقیقت است، این یك مثالش است. ما اگر بخواهیم زندگی خودمان را یك‌به‌یك بررسی كنیم، می‌بینیم مثل همین سفر مكه است چندان با این مطلب تفاوت ندارد.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: این مطالبی را كه تا بحال من به تو گفتم این مسئله عبودیت، رسیدن به حقائق، كنار گذاشتن اعتبارات و باز كردن چشم به آنچه را كه افراد عادی چشمانشان بسته است، این مطلبی كه انسان جایگاه خودش را در این عالم پیدا كند و توقعی را كه خدای متعال از او در این عالم دارد بفهمد و موقعیت خودش را هباً منثوراً بر باد نهد، استعدادی را كه خدای متعال در او قرار داده است آن استعداد را به اعمال و رفتار كودكانه مصرف نكند، تازه رسیده به اول راه و حالا باید از این به بعد حركت كند و راه برود و باید آن مطالب را یك‌به‌یك، هر ساعت به ساعت و هر دقیقه به دقیقه پیاده كند، این است مطلب.

 فَهَذَا أوَّلُ دَرَجَةِ التُقّی اولین درجه تقوا عبارت است از این مسئله كه انسان جایگاه خودش را پیدا بكند، تا انسان متوجه نشود كیست و چیست نمی‌تواند آن سرمایه و جوهره‌ای را كه پروردگار در انسان قرار داده را به‌كار ببندد، هزار سال این‌در و آن‌در بزند نمی‌تواند آن راه و مسیری را كه باید آن مسیر را طی كند و بتواند در آن مسیر قدم بگذارد، اول باید بداند چه استعدادی دارد، چه فرقی با سایر موجودات دارد و چه خصوصیتی خداوند در او قرار گذاشته است.

 دائماً مرحوم آقا رضوان اللَه علیه این مطلب را به افراد توصیه می‌كردند، قبل از اینكه توقعی داشته باشیم و مطلبی را بخواهیم تقاضا كنیم و نسبت به مطالب حركتی داشته باشیم، قبل از آن باید به حقائقی كه در اطراف‌

 ما قرار گرفته و مسائلی كه در پیشاپیش ما قرار دارد و موقعیتی كه در یك همچنین وضعیت برای ما وجود دارد، ما باید نسبت به این مسئله آگاه و مطّلع بشویم. كسی نمی‌تواند یك مسیری را انتخاب كند و در آن مسیر حركت كند بدون اینكه از وضعیت آن راه خبر داشته باشد، از میزان و كمّیت مسافت اطلاع داشته باشد و از خطرات و موانعی كه ممكن است برای او در این راه پیش بیاید بی‌اطلاع باشد و از طرفی نسبت به استعداد خود، وسیله نقلیه خود و امكاناتی كه در اختیار دارد بی‌خبر باشد، حركت كردن با یك همچنین وضعی بلاهت و غیر عقلائیست. لذا می‌فرمودند كه بهتر است انسان قبل از اینكه پا به سلوك بگذارد و مسائلی را بخواهد توقع داشته باشد میزان همّت خود و استعداد و میزان كشش خود را در نظر بگیرد كه تا چه میزان می‌تواند نسبت به این مسئله اهتمام داشته باشد.

 خدمت رفقا عرض كردم، در سابق یك نفر پیش ایشان آمده بود البته این مطالبی را كه الآن خدمتتان عرض می‌كنم با آن بحثی كه امروز در نظر داشتم انجام بدهم بی‌تناسب نیست، به عنوان مقدمه شاید بشود تلقی بشود، حالا با خداست كه تا چه حد موفق بشویم یا بقیه مطالب برای دفعات بعد باشد بعضی‌ها موقعیت و وضعیت خود را درست درك نمی‌كنند، آن میزان اهتمام و جدّیت خود را نسبت به مطلب درست درك نمی‌كنند، حالت انبساط موقّتی و اهتمام و حرارت حالی و غیر مستمر و حالت كشش و شوق موقت آنها را بر آن وامی‌دارد كه توقع مطلبی را بكنند كه بیش از این اهتمام و استعداد و كشش می‌طلبد، بیش از این رعایت، همت، كوشش و حرارت می‌طلبد. لذا بهتر است انسان همیشه موقعیت خود را ارزیابی كند، پیغمبر جمله‌ای دارند این جمله به بقیه ائمّه علیهم السّلام هم نسبت داده شده است، می‌فرمایند: تفكر ساعةٍ خیر من عبادةٍ سبعین سنه؛ یك ساعت فكر كردن از هفتاد سال عبادت كردن اهمیتش در نزد پروردگار بیشتر است. خدمت رفقا عرض كردم دلیل این مسئله چیست: دلیلش این است كه عبادت فقط تكرار یك افعال مكرر است، انسان عملی را انجام می‌دهد، نماز را می‌خواند، خیلی هنر داشته باشد معانی این عبارات و اذكار و آنچه كه در نماز می‌گوید بداند، بالاتر از اینكه كاری انجام نمی‌دهد، خیلی هنر بكند از ورود افكار و خطورات در هنگام نماز جلوگیری كند، بالاتر از این كاری نمی‌تواند انجام دهد، خیلی هنر بكند رعایت استحباب و مسائل ظاهر و انگشتر و مسواك كردن و شانه كردن محاسن و سجاده انداختن و بر تربت نماز خواندن و تسبیحات حضرت زهرا سلام اللَه علیها را انجام دادن و اینها را انجام بدهد، امروزه كه دیگر بعد از نماز به‌جای تسبیحات چیزهای دیگر می‌گویند.

 یكی از كارهایی كه بین ما مرسوم است این است كه بعد از نماز رو می‌كنند به همدیگر و مصافحه می‌كنند، این بدعت است! ما در نماز یك همچنین چیزی را نداریم، آنچه كه در نماز است این است كه پس از نماز انسان باید سجده شكر به‌جای بیاورد، مستحب است. و بعد از سجده شكر بلافاصله بدون اینكه حتی یك‌

 كلمه صحبت بكند، باید تسبیحات حضرت زهرا را انجام داد و تسبیحات حضرت زهرا بعد از نماز در لسان روایات در حكم تتمه نماز ذكر شده است، یعنی مثل اینكه همان حمد و تشهد ادامه پیدا می‌كند و به تسبیحات حضرت زهرا باید برسد، اگر بین نماز و بین تسبیحات كسی چیز دیگری بگوید دیگر آن تسبیحات ثواب خود را ندارد، با همان حال باید بگوید نه اینكه بلند شود یك حرف‌های دیگر بزند وقتی كه تمام شد بعد از پنج دقیقه، ده دقیقه شروع كند به تسبیحات گفتن؛ یعنی خدای متعال خواسته است همان حال نماز و توجه قطع نشود و نباید قطع بشود. چطور اینكه اگر كسی در موقع نماز به سمت راست یا چپ حركت كرد یا صحبت كرد نمازش باطل است، مگر اینكه برای كار ضرورت در حدی كه از قبله منحرف نشود، فرض كنید كه بچه‌ای در خطر است، می‌خواهد دست بزند به یك چیز خطرناكی، ضرری می‌خواهد متوجهش بشود، انسان به اندازه چند قدمی فقط می‌رود و او را مانع می‌شود و بعد ادامه می‌دهد، اما اگر صحبت بكند یا خنده غیر متعارف بكند، یا اینكه رو را از قبله برگرداند موجب بطلان نماز است. چرا موجب بطلان نماز است؟ خدا كه بی‌خود حكم را وضع نمی‌كند. دلیلش این است كه آن حال توجه كه لازمه مواجه انسان است با مقام پروردگار، به واسطه افعال غیر مناسب با نماز منقطع می‌شود، وقتی منقطع شد باید نماز را دوباره بخوانند. همین‌طور راجع به تسبیحات حضرت زهرا سلام‌اللَه‌علیها، حالا بعد از نماز رویشان را می‌كنند به این طرف، آقا قبول باشد، خب قبول باشد چیست! به تو چه مربوط است قبول باشد یا قبول نباشد؟! دست به این می‌دهند قبول باشد، دست به آن می‌دهند آقا قبول باشد، پشتشان را می‌كنند به عقب آن دو تا صف آن دورتر، تو هم بیا جلو، قبول باشد، قبول باشد چیست! ملائكه می‌فهمند این نماز قبول است یا نه، به تو چه ربطی دارد؟!

 بعد از نماز بلافاصله بهتر است انسان سجده شكر به‌جای بیاورد و بعد از سجده شكر شروع كند تسبیحات را گفتن، این چیزی است كه ما در روایات داریم و دستور اولیاء خدا همین است. مرحوم آقای حداد رضوان‌اللَه‌علیه به من فرمودند فلانی آن سالكی كه نماز بخواند و تسبیحات حضرت زهرا را انجام ندهد نماز نخوانده است، حالا فهمیدید مسئله كجاست! آن وقت می‌گویند اینها اهل ولایت نیستند! آن سالك نماز نخوانده. اینها رسم و رسوماتی است كه در میان عوام به شكل بدعت درآمده است و وظیفه عالم این است كه از این موارد جلوگیری كند.

 انسان نماز كه می‌خواند باید توجهش به خدا باشد نه غیر خدا، تمام آنچه كه غیر خداست همه را باید زیر پا بگذارد و وقتی نماز تمام شد حال نماز را ادامه بدهد و بعد از نماز صحبت نكند هر صحبتی می‌خواهد باشد، دست ندهد، احوالپرسی نكند، قبول باشد و قبول نباشد نگوید به این فرد و آن فرد. به سجده برود تسبیحات را بگوید بعد مشغول تعقیبات بشود، تا نماز تمام می‌شود انگار دیگر غل و زنجیر را از گردن در آوردیم و رها هستیم هر چه دلمان می‌خواهد دیگر می‌گوییم، چپ و راست و بالا و پایین و یك فحش به این و یك فحش به آن. مسئله به این نحو نیست آقا!

 خدا دوست ندارد انسان فقط آن حال را در موقع نماز داشته باشد، چرا در ماه مبارك رمضان آن حال توجه برای شما پیدا شد، چون موقعیت ماه مبارك رمضان اقتضاء كرده است كه در یك همچنین وضعیتی حال و روحیه شما تغییر پیدا كند، حال ماه شوال كه شد ما باید تمام آنها را كنار بگذاریم؟! تمام آنچه را كه در ماه رمضان یافتیم همه را فراموش كنیم یا نه!؟ در ماه شوال باید ادامه بدهیم، در ماه شوال باید نگذاریم آن میهمان كه در ماه رمضان در قلب و ضمیر و نفس ما جای گرفته است خداحافظی كند و بیرون برود، آن را نگه داریم، به چه نحو نگه داریم؟ آن رعایتی را كه در ماه رمضان هست آن رعایت را در ماه شوال هم انجام بدهیم، از هر هفته یك روز آن را روزه بگیریم، دو روز آن را روزه بگیریم، حداقل آن را كه فرمودند در ماهی سه روز را روزه داشته باشیم، توجه خود را همان‌طور كه در ماه رمضان بیشتر كردیم آن توجه را بیشتر كنیم، این را می‌گویند پذیرایی از میهمان الهی. این حالی كه در ماه رمضان، این حالی كه در هنگام نماز برای انسان حاصل می‌شود میهمانی است كه از ناحیه پروردگار به واسطه ملائكه برای ما حاصل شده است، شما آن حالی را كه در موقع نماز پیدا می‌كنید از منزل خاله‌تان كه نیاورده‌اید، آن توجهی كه در موقع نماز می‌كنید باعث می‌شود ملائكه از عالم قدس بر وجود شما نزول پیدا كنند همان‌طور كه بر وجود انبیاء نزول پیدا می‌كردند، همان‌طور كه بر وجود اولیاء نزول پیدا می‌كردند؛ یعنی همان قسم كه جبرائیل بر وجود پیغمبر نزول پیدا می‌كند در موقع نماز همان جبرائیل می‌آید بر وجود ما، منتهی ضعیف‌تر، ضعیف‌تر، ضعیف‌تر، پایین‌تر، آن در موقع نماز كه پیغمبر از جبرائیل هم آن مسئله‌اش بالاتر است جبرائیل كجاست! آن مثالی كه زدیم نسبت به سایر انبیاء است ولی راجع به پیامبر و ائمه علیهم السّلام و همین‌طور راجع به اولیاء خاص از شیعیان امیرالمؤمنین در موقع نماز حتی ملائكه مقرب مثل جبرائیل نمی‌توانند حال آنها را درك كنند نمی‌توانند اصلًا درك كنند، اینها مال ماست. حالا مراتب پایین‌تر آن مال ما و آنهایی كه دارای مراتب بالاتر هستند به تناسب حال خودشان، تا اینكه به مرتبه‌ای می‌رسد كه حتی بالاترین ملائكه مقرب كه نازل كننده اسماء كلیه پروردگار و صفات كلیه پروردگار در قلوب هستند، آنها از ادراك حال بنده با خدا عاجزند، پس چطور می‌توانند نزول پیدا كنند؟ چطور می‌توانند افاضه كنند؟ آنجاست كه دیگر خود ملائكه از وجود این مصلّی بهره می‌گیرند، جبرائیل می‌آید بهره می‌گیرد، این مربوط به ما نیست، حالا ان‌شاءاللَه خدا قسمت كند، ما كه بخیل نیستیم خدا هم كه عاجز نیست:

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید \*\*\* دگران هم بكنند آنچه مسیحا می‌كرد

 نه از خدا ناتوانی و بخل است و نه آنچه را كه وعده داده‌اند اختصاص به بعضی‌ها دارد، نه، آن اختصاص به بعضی ندارد و لكن همت می‌خواهد، همت.

 در موقع نماز انسان آن حال خود را باید ادامه بدهد، بعد از نماز سرش را این طرف و آن طرف نباید بكند، همان‌طور سرش باید پایین باشد به سجده برود، سجده شكر به‌جای بیاورد، بعد بلند شود و تسبیحات حضرت زهراء سلام اللَه علیها را بگوید و بعد مدّتی بنشیند حالا یا قرآن بخواند یا به تفكر بپردازد، لازم نیست‌

 انسان حتماً چیزی بخواند، یك قدری تفكّر و یك قدری در خود بودن و بعد از یك مدّتی چند دقیقه‌ای، آن موقع بلند شود و برود به كارش بپردازد، آن وقت ببیند این نمازش چه اثری دارد و نمازهای دیگر چه اثر دارد.

 حال شما فكر این را داشته باشید و در نظر بگیرید كه اگر آنچه را كه بین عوام متعارف و متداول است، آن قسم انجام بدهیم و به آن كیفیت عمل بكنیم چه نتیجه‌ای برای ما حاصل خواهد شد، امروز، فردا، پس فردا، هفته دیگر، یك ماه دیگر و یك سال دیگر و سال دیگر به دو سال دیگر، بعد هم می‌گویند بفرمایید، نگاه می‌كنید در خود می‌بینید هیچ تغییر نكرده‌اید، افكارمان همان افكار پنجاه سال پیش است و فرقی نكرده است، حالتمان همان حالت پنجاه سال پیش است، زمان بیست سالگی و سی سالگی، بیست و پنج سالگی تفاوت نكرده، بله، ظاهرمان عوض شده، موهای سیاه، سفید شده است، آن چهره شاداب تبدیل به شكستگی شده است، آن قدرت و توان جای خود را به ضعف و فتور گرفته، اینها حالات ظاهر، اما در حال باطن چه؟! حال باطن هیچ فرقی نكرده اگر بدتر نشده باشد، هیچ تفاوتی نكرده چرا نكرده؟ چون كارهای ما تكراری بوده، شما یك نوار را بگذارید برسد به آخر، دوباره برش گردانید از اول دوباره برسد به آخر، دوباره برش گردانید برسد به آخر، صد مرتبه، یك نماز درونش ضبط كنید، بعد این نوار را بگذارید تا آخر، این نوار چقدر به كمال می‌رسد؟ هیچ! كمالش این است كه فرسوده می‌شود، از آن جِرمش كم می‌شود، صد دفعه دویست دفعه بگذارید یك دفعه پاره می‌شود، این فائده نماز خواندن جناب نوار است، جناب ضبط صوت است، آن نمازی كه ما می‌خوانیم با این وضعی كه می‌خوانیم درست مثل همین نوار است، هیچ تفاوتی نمی‌كند، فقط یك اسقاط تكلیف ظاهری است، همین و بس. دیگر هیچ چیز مترتب بر او نمی‌شود، عُلوّی بر مسئله نمی‌افزاید، انقطاعی به واسطه این نماز نسبت به دنیا و ماسوی‌اللَه پیدا نمی‌شود، تعلقی كه نسبت به دنیا و ذخائر دنیا داریم به واسطه این نماز آن تعلّق كم نمی‌شود و اضافه بر این دل خوش به اینكه تكلیف را انجام داده‌ایم و از عهده آنچه را كه پروردگار بر ما مقرر كرده برآمدیم، دلمان هم تازه خوش است و خیلی هم سر حال، ولی یك مدتی كه گذشت، یك چند سالی كه گذشت، همین‌كه می‌بینیم دیگر مسئله دارد به آخر می‌رسد، دیگر پرونده دارد به صفحات آخر می‌رسد، عجب، آن چه شد؟ این چه دنیایی بود كه ما طی كردیم! آمدیم و كودك بودیم و بزرگ بودیم و رشد پیدا كردیم و ازدواج كردیم و كار و كاسبی و بعد هم الآن داریم می‌میریم، این چه شد؟! این چه شد را از الآن به فكرش باشیم، آن چیزیكه باید در موقع هفتاد سالگی اگر در این دوره زمانه سن انسان حالا برسد به آن موقع آن چیزیكه باید در آن موقع گفته بشود الآن باشد.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید این اعمالی را كه مردم دارند انجام می‌دهند تصوّر نكنند اینها در مقام تقوا قرار گرفته‌اند نه، اینها دارند یك كارهای مستمر را انجام می‌دهند، یك كارهای عادی و به یك كیفیتی كه اگر انجام هم ندهند خلاف عادت است. نسبت به آنچه را كه انجام می‌دهند پیگیر نیستند، دنبال نمی‌گردند، آن فرد عامه از اهل تسنن كه دارد نماز می‌خواند، وقتی كه می‌گوید أشهد أن لااله‌الااللَه وحده لا شریك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، اینكه بعد می‌گوید اللَهم صل علی محمد و آل محمد به خود فكر نمی‌كند، چرا به جای‌

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد، نیامده اللَهم صل علی محمد و علی ابی‌بكر و عمر، چرا نیامده در نماز؟! چرا به جای ابوبكر و عمر و بقیه خلفاء اسم آل محمد آمده؟ نمی‌آید به این فكر كند می‌داند ولی دنبال نمی‌رود و پیگیر نیست.

 تو كه می‌دانی نماز از اوجب واجبات است از ضروری‌ترین ضروریات است، تا بحال با خودت فكر كردی ای برادر عامه و اهل تسنن، كه چرا به‌جای اسم افرادی كه بعد از پیغمبر خلافت امیرالمؤمنین را با آن وضعیت و كیفیت غصب كردند، چرا به‌جای آل پیغمبر اسم آنها در نماز نمی‌آید؟ به قول شما مگر آنها بهترین صحابه نیستند؟ بله دیگر! جناب ابوبكر فلان، جناب عمر فلان، جناب عثمان فلان، در مرتبه چهارم هم كرم اللَه وجه، علی كرم اللَه وجه خیلی‌خب! امیرالمؤمنین كه رفت در مرتبه چهارم، آن سه نفر هم كه آمدند در مرتبه اول، چرا خدا نگفته اسم اینها را در نماز بیاورید؟! چرا گفته اسم آل پیغمبر؟ آل پیغمبر هم كه چه كسی بود؟ خودتان هم كه می‌گویید كه علی و حضرت فاطمه زهرا آنها بودند. چرا به آنچه را كه در خود نماز دارید می‌گویید پیگیر نیستید، چرا به او فكر نمی‌كنید؟! مگر شافعی در این باره نمی‌گوید كسی كه صلوات بر شما آل پیغمبر نفرستد مانند این است كه اصلًا نماز نخوانده،[[1]](#footnote-1) خب تو كه یك همچنین حرفی را می‌زنی تازه باز هم شافعی بهتر از بقیه است آن وضعیتش بهتر است تو كه یك همچنین حرفی را می‌زنی پس چرا در مقابل امام صادق دكان و دستگاه باز می‌كنی؟! تو كه یك همچنین مطلب را می‌گویی باز هم خیلی شافعی نسبت به بقیه بهتر است، تمام آنهایی كه بر علیه تشیع هستند از همین حنفی‌ها هستند، شافعی‌ها باز خیلی نسبت به مكتب اهل بیت نزدیكترند، خیلی نزدیكترند، محبت اهل بیت در پیروان شافعی بیش از سایر فرقه‌های مخالف هست شما كه همچنین مطلبی را می‌گویید، چرا دنبال نمی‌آیید و پیگیر نمی‌شوید؟

 آن وقت این نماز، حالا فرض بكنید افراد عادیشان و عوامشان آنها یك همچنین مطلبی را متوجه نشوند، ولی آن امام جماعت، آن عالم، آن كسی كه الآن دارد این را می‌خواند، چرا نمی‌رود این قضیه را پیگیری كند؟! پس دارد به خودش هم دروغ می‌گوید، به خدا هم دارد دروغ می‌گوید، نمازی را هم كه می‌خواند پس دروغ است، تمام كارهایی را كه انجام می‌دهد دروغ است، آن گردش صدا و لحن و صوت و بالا و پایین بردن و زیر و زبر و اینها همه دروغ است. لذا شما به نماز آنها نگاه می‌كنید، می‌بینید نماز دارد می‌خواند ولی كدورت دارد از دهانش می‌آید بیرون، و این را هم رفقا خدمتتان بگویم این فقط اختصاص به آنها ندارد، ملاك كلی است، دلیل و علّت همیشه كلی است، من هم ممكن است همین‌طور باشم مانند من هم ممكن است همین‌طور باشد، گرچه خود را شیعه بدانیم و گرچه خود را به‌دنبال مكتب اهل بیت بدانیم.

 مهم این است كه در قبال آنچه كه می‌گوییم ایستاده‌ایم یا نه؟ در قبال آنچه كه به او باور داریم، باور را

 اعمال می‌كنیم یا نه؟ اگر نكنیم مثل همانیم، مگر خدمتتان عرض نكردم: بسیاری از افراد وقتی كه صحبت می‌كنند از كیفیت لحن آنها و صحبت آنها انسان می‌تواند بفهمد چقدر این شخص خلوص دارد و چقدر این شخص غرض و عناد دارد. حرف از خدا می‌زند ولی خدای واژگون از زبان او بیرون می‌آید، نه خدای واقعی. خدا را وسیله برای گذراندن امور خودش قرار داده است، امام و پیغمبر را وسیله برای گذراندن امور خودش و گردش دكان خود قرار داده است. روایات امام صادق علیه‌السّلام را وسیله برای حفظ موقعیت و شخصیت خودش قرار داده است، دیگر آن روایتی كه از دهان او برآید آن نور نیست، آن تبدیل به ظلمت می‌شود. عوض می‌شود واژگون می‌شود، صورت ملكوتی آن كلام تغییر پیدا می‌كند؛ ایراد از امام صادق نیست، اشكال از امام نیست، كلام امام وحی است كلام امام نور محض است، كلام امام حقیقت مطلق است، مطلق. تنها كلامی‌كه حقیقت مطلق است و تا روز قیامت به اندازه سر سوزنی از علو شأن و ارتفاع موقعیت و مقام و عظمت مفاهیم او كم نمی‌شود فقط كلام امام علیه‌السّلام است، فقط امام معصوم علیه‌السّلام است كه كلام او نور محض است.

 در هر جا ما باید كلام او را فقط تابلو قرار بدهیم، وقتی كلام امام سجاد است نوبت به كلام بنده نمی‌رسد، آقای فلان بالای منبر این حرف را زد، خب این حرف را زد كه زد! آقای فلان اینجا این را گفت. بنده یك همچنین كلام گفتم، شما باید این حرف من را در خانه‌هایتان بزنید، نخیر! بزنید خلاف كردید، اگر آن مطلب مورد نظر شما از میان روایات اهل بیت علیهم السّلام باشد و ما نگوییم به اهل بیت خیانت كردیم، به اهل بیت خیانت كردیم، چرا؟ چون ما دنبال مكتب اهل بیت هستیم، نه شما دنبال بنده، اگر دنبال من باشید همه مشركید. اگر شما كه الآن دارید به مطالب من گوش می‌دهید و این مسائل را در نظر می‌گیرید بخواهید كلام مرا به عنوان لوح و به عنوان یك مطلب مهم بخواهید در منزلتان در دفترتان و در محل كارتان بزنید، اگر این كار را بكنید به ائمه علیه‌السّلام خیانت كردید، چرا؟ چون حرفی را كه من می‌زنم اگر در آن صدق باشد مال آنهاست مال من نیست، من هم مثل شما اگر مثل شما باشیم اگر كلام مال من نیست، چرا فخرش را من بفروشم بر سر شما؟! چرا افتخارش را من بخواهم بكنم، این نمك‌نشناسی نیست؟ این نمك به حرامی نیست؟

 شیعه باید كه باشد؟ شیعه باید بداند كه تابع كیست و در چه مكتبی دارد حركت می‌كند و حقیقت را از مجاز تشخیص بدهد، اعتبار را از واقع باید تشخیص بدهد. من و امثال ما همه اعتباریم، همه افراد در دنیا همه اعتبارند، همه ما گذرا هستیم یك روز می‌آییم یك روز می‌رویم، خاك هم می‌ریزند فراموش می‌كنند، تا هفت می‌آید و دو تا هم فاتحه می‌خوانند بعد هم خداحافظ شما، تمام شد. آنكه باقی می‌ماند و مرگ و حیات ندارد، امام رضاست، امام سجاد، امام مجتبی، امام زمان است، اینها هستند كه مرگ و حیات ندارند، ما یك روز می‌آییم و یك روز می‌رویم، خیلی بخواهیم هنر بكنیم حالا ادعائاً یك اسمی از تشیع بر خود بگذاریم و خودمان را دنبال آنها بخواهیم قلمداد بكنیم و همین‌طور بیاییم پایین در مرتبه بعد اگر انسان به یك بزرگی منتسب باشد متوجه باشد كه یك وقتی آن ولی نعمت‌های خود را فراموش نكند، فراموش نكند كه در كجا

 بوده و این مطالب از كجا آمده، در مقام تظاهر این نكات را در نظر بگیرد. بزرگان، آنهایی كه زحماتی را كشیدند و از این دنیا رفتند، انسان خدایی نكرده نباید آن مسائل را از یاد ببرد و الّا به همان كفران نعمت دچار می‌شود، تفاوتی نمی‌كند.

 امام علیه‌السّلام می‌خواهد بفرماید: ای عنوان این مطالبی را كه تا به حال به تو گفتیم یك مقداری فهمت و دركت بالا رفت، یك مقداری فهمیدی عالم و دنیا دست چه كسی است. متوجه شدی كه آن سرنوشتی كه برای بقیه هست برای توی عنوان هم پیش خواهد آمد. به قول معروف این شتری است یك روز در خانه ما هم می‌خوابد. اینها را همه ما فهمیدیم، خب حالا كه فهمیدیم، همین‌طور دست روی دست بگذاریم و خیلی خب، بسیار خب، نه! فَهَذَا أوَّلُ دَرَجَةِ التُقّی، این تازه اول درجه تقواست.

 اگر در نظر رفقا باشد عرض كردم كه تقوا مراتبی دارد، در میان عوام مصطلح است كه تقوا را مساوی با زهد می‌دانند، كسی كه متقی است یعنی كسی كه زاهد است. البته ممكن است انسان به یك استعارات و به یك تعابیری، تلمیحاتی بتواند مصادیقی از تقوا را برای زاهد حالا آن زاهد كیست بماند، آن روشن خواهد شد پیدا بكند. شخص متّقی یعنی شخص زاهد، كسی كه زهد دارد. زهد یعنی چه؟ یعنی كسی كه تعلّق به دنیا ندارد، نسبت به دنیا بی‌تفاوت است، آن اهتمامی‌كه بقیه دارند در كارهای خودشان در امور روزمره خودشان در مسائل دنیوی، آن اهتمام در این شخص نیست. حالا ببینیم این تعبیر و اصطلاحی كه برای تقوا هست، واقعاً همین‌طور است یا اینكه تقوا ممكن است دارای معنا و مفهوم بالاتری باشد.

 آنچه را كه ما تشخیص می‌دهیم و از ظاهر افراد می‌فهمیم و به عبارت دیگر به یك تشخیص عامیانه ما بسنده می‌كنیم این است كه: هر كسی كه نسبت به مسائل دنیوی بی‌تفاوت باشد یا كم توجه باشد، لباسش لباس نامنظمی باشد، لباس تمیزی نباشد، مثلًا حالا یك لباسی بپوشد كه ده سال هم پوشیده، پانزده سال هم پوشیده، حالا كثیف هم باشد عیب ندارد، دیگر از بالا و پایینش هم هرچه رفت بالا و آمد پائین آنها هم كه دیگر جزئش است وقتی كه قرار باشد كه منطق منطق عامیانه باشد، دیگر اینها هم جزء زهد به حساب می‌آید كسی كه لباسش كثیف باشد، كسی كه فرض بكنید كفشش یك متر جلوتر از خودش حركت بكند، كسی كه در غذا و در كیفیت شرب و اینها به غذاهای بی‌توجه رغبت داشته باشد، مثلًا فرض كنید نان و پنیر بخورد، نان و سیب زمینی و یا نان و پیاز بخورد و امثال ذلك. كسی كه فرض بكنید منزلش یك منزلی باشد محقر و خیلی بسیط؛ این فرد در میان عوام به فرد زاهد اطلاق می‌شود، می‌گویند این زاهد است نسبت به مسائل دنیوی بی‌توجه است، نسبت به امور دنیا بی‌رغبت است، ولی واقعا مطلب همین طور است؟

 چه بسا ممكن است آن فردی كه به یك همچنین اموری اشتغال دارد توان رسیدن به بالاتر را ندارد اگر داشته باشد می‌رود. قدرت ندارد! نسبت به بعضی از مسائل بی‌توجه است؛ چون اصلا توانش را ندارد. نسبت به لباس بی‌توجه است؛ چون اصلا از نظر نظافت و از نظر فرهنگ نظیف بودن یك همچنین فرهنگی ندارد.

 خیلی‌ها هستند و این هم یك مطلبی است كه باید به آن دقت كرد، در اسلام به نظافت چقدر تأكید شده است، چقدر واقعا به این نظافت تأكید شده! حالا ما اصلا نظافت را یك امر غیر عبادی تلقی می‌كنیم. اگر آن كسی فرض بكنیم كه ده ماه لباسش را نشسته باشد آن فرد یك فردی است كه زاهد است. گرچه سایر افراد متأذّی و ناراحت بشوند از او! افرادی كه می‌آیند در مجالس عمومی شركت می‌كنند باید اینها خودشان را نظیف كرده باشند، عطر بزنند لباس مناسب باید بپوشند. در روایت داریم از رسول خدا كه فرمود اذیتی را كه به واسطه بوی لباس كسی نصیب برادران مؤمن می‌شود ملائكه او را لعنت می‌كنند. این چه مسجد آمدنی است كه باعث اذیت افراد دیگر بشود! اگر یك همچنین فردی بخواهد در یك مجلسی شركت بكند كه مجلس، مجلس كذائی است، با این لباس می‌رود با این كیفیت می‌رود؟!

 خود رسول خدا یك سوم درآمد خود را صرف عطر می‌كردند یعنی یك سوم، خیلی بالا است! رقم بالایی است، حالا چه داشتند چه نداشتند. یك سوم درآمد مصارف پیغمبر صرف عطر می‌شد. وقتی كه در كوچه‌ها عبور می‌كردند از بوی عطر بدن پیغمبر تا چند متر همین طور افراد احساس می‌كردند كه پیغمبر از اینجا گذشته است و می‌گفتند این عطر، عطر پیغمبر است و این نه اینكه جنبه ملكوتی نفس خود پیغمبر بود حالا آن یك مطلب دیگری است، ولی همین عطر ظاهر!

 به كدام یك از این مسائل ما توجه می‌كنیم؟! در حالتی كه اینها را ما زهد می‌دانیم، آن كسی كه به خودش نرسد و به هر كیفیتی بخواهد باشد و مؤمنین هم از دست او متأذّی بشوند این می‌شود فرد زاهد، نخیر! باید انسان عطر استعمال كند، البته زن اگر از منزل بیرون می‌آید نباید عطر استعمال كند، اگر در موقعیتی قرار می‌گیرد كه ممكن است مرد از كنار او بگذرد استعمال عطر اشكال دارد. بله، او هم باید در مجالس عطر استعمال كند آن هم باید در همه محافل، منتهی لازم نیست برای این كه از محلی بگذرد كه مرد در آنها باشد. اگر در ماشین بنشیند، ماشین محرمی باشد و اینها اشكالی ندارد، ولی وقتی كه عبور می‌كند از مكانی، آنجا نباید عطر استعمال كند و وقتی كه وارد منزل می‌شود اشكالی ندارد. این را فرض كنید كه ما زهد می‌دانیم، در حالتی كه زهد این نیست ممكن است كه شخص فرهنگ غلطی داشته باشد، فرهنگ او فرهنگ باطلی باشد، یا اینكه نسبت به این مسئله بی‌توجه است و یا اینكه این فرد كه رغبت ندارد نسبت به مسائلی كه افراد دیگر به او رغبت دارند به خاطر اینكه توانش را ندارد. من این شعر از دوران كوچكی یادم می‌آید، پنج شش سالگی من این شعر را حدوداً حفظ كردم وقتی كه با مرحوم آقا می‌رفتیم این طرف و آن‌طرف، در تاكسی، گاهی اوقات این شعر بود:

در جوانی پاك بودن شیوه پیغمبریست‌ \*\*\* ورنه هرگبری به پیری می‌شود پرهیزكار

 بعضی‌ها كه نمی‌توانند به این مسائل بپردازند چون نمی‌توانند، توانش را ندارند، نه اینكه زاهد است، زاهد كجا بود؟ اگر گیرش بیاید هزارتایش هم بله! نمی‌تواند بیچاره از عهده یكی هم برنمی‌آید! اینكه زهد نیست، یا آن كسی كه فرض بكنید در مثلًا غذای فلان می‌خورد و این حرفها حالا اگر بخواهد یك خرده غذای‌

 سنگین بخورد شب روی دلش می‌ماند، مجبور است نان و پنیر، نان و سیب زمینی یا نان و عدس بخورد. همین‌طور می‌ایستد و نگاه می‌كند و حسرت كه الآن دارند غذاهای لذیذ در قبالش در سفره است، آن وقت مردم می‌گویند ای عجب این به به این چه خلوصی دارد، نان و پنیر می‌خورد، نان و پنیر و سبزی می‌خورد. خود بنده خدمت رفقا عرض نكردم؟! خود بنده در بسیاری از اوقات واقعاً میل به غذا ندارم، برای خود شما هم اتفاق افتاده، من نان و پنیر و سبزی را بر هر غذای دیگری ترجیح می‌دهم، حالا بنده زاهد شدم، نه اصلًا میل ندارم.

 یكی از مصادیق زهدی كه به غلط در میان جامعه و در میان عوام، این‌گونه افراد به زهد و به اعراض از دنیا هستند به‌واسطه نبود وسائل و آلات و قدرت و توانی است كه این شخص از آن وسائط استفاده كند، منتهی از آنجایی كه ما عقلمان فقط در چشم و گوش ما هست و غیر از چشم و گوش چیز دیگری را نمی‌فهمیم، وقتی كه نگاه می‌كنیم می‌بینیم یك نفر در سر سفره نشسته فلان چیز را می‌خورد و غیر آن را نمی‌خورد می‌گوییم این آدم زاهدی است، حالا این روی چه داعی این كار را كرده ما كه خبر نداریم، برای چه این كار را كرده، ما اطلاع نداریم. وقتی ببینیم یك نفر یك لباس می‌پوشد، می‌گوییم این آدم زاهدی است، لباس مندرس می‌پوشد، می‌گوییم آدم زاهدی است، به وضعیت سر خودش نمی‌رسد، می‌بینیم این آدم زاهدی است. هر روز پیغمبر وقتی كه از منزل می‌خواستند خارج شوند موهای خودشان را شانه می‌كردند و محاسنشان را شانه می‌كردند، عائشه نقل می‌كند می‌گوید ندیدم رسول خدا از منزل خارج شود بدون اینكه جلوی آئینه موهای سر و موهای لحیه و محاسن خود را حضرت شانه نكند، می‌گفت ندیدم یك مورد حتی پیغمبر این‌طور خارج شود. رهبران ما این‌طوری هستند؛ آن وقت حالا انسان با هر سر و وضعی و به هر كیفیتی و بگوید این هم زهد است، نه آقاجان، این زهد نیست، این شلختگی است! این زهد نیست، این هردم بیلی بودن است، این بی‌تفاوت به ملاك‌ها و ارزش‌های اخلاقی بودن است، آن كسی كه می‌آید با هر لباس و با هر جوراب و هر وضعیتی موجب اذیت دیگران می‌شود این آدم آدم نفهمی است! این آدم آدم زاهد نیست، این بیخود می‌كند در مسجد بیاید و بقیه را اذیت بكند! این برخلاف سنّت پیغمبر الآن دارد كار حرام انجام می‌دهد كه در مسجد و حسینیه و امثال ذلك دارد می‌رود، نه، این غلط است، این فرهنگ فرهنگ غلط است، این فرهنگ فرهنگ افراد اوباش و افراد بی‌نزاكت و بی‌اهتمام نسبت به ارزشهاست، این یك مطلب است.

 مطلب دوم اینكه این مطلب یك مقداری بالاتر است و دقیق‌تر نسبت به زهد و او این است، انسان وقتی كه در یك حالی قرار می‌گیرد و در یك موقعیتی قرار می‌گیرد نفس او آن حال و آن موقعیت را برای خود می‌پسندد، منظور از رسیدن به لذات دنیا چیست؟ اینكه انسان لذت ببرد، منظور و مقصود از اینكه انسان غذای مناسب بخورد، از غذاهای لذیذ استفاده بكند، آن احساس نفسانی است، احساس شهوت نفسانی است كه در استفاده از غذاهای لذیذ و اینها برای انسان پیدا می‌شود، غیر از اینكه چیزی نیست. اگر انسان فرض كنید كه‌

 یك غذای گران قیمتی كه بیست هزار تومان قیمتش هست بخورد و از نقطه نظر ذائقه هیچ فرقی با نان و پنیر نكند، خب می‌گوید چرا بروم بیست هزار تومان بدهم، می‌روم دویست تومان می‌دهم، یك سیر پنیر می‌گیرم با یك مقداری نان و سبزی. آنچه كه الآن باعث می‌شود این نوع مسائل مطرح باشد، بخاطر همان احساس شهوانی در اكل است در مأكل و در كیفیت، مسئله این است. یا اینكه آن كسی كه فرض بكنید كه بهترین لباس را می‌پوشد، لباس گران قیمتی كه دویست هزار تومان، سیصد هزار تومان قیمت آن است و می‌آید بیرون، برای چه این كار را انجام می‌دهد؟ بخاطر اینكه مردم ببینند، حالا اگر فرض كنید كه در بیابان است بدون لباس هم راه می‌افتد، كسی نیست كه بیاید ببیند. آن احساس لذتی كه برای این پوشش اینها را خدمتتان عرض می‌كنم تا اینكه به كلام امیرالمؤمنین می‌خواهیم برسیم راجع به این قضیه رفقا متوجه بشوند كه منظور حضرت چیست؟ آن كسی كه با این پوشش از منزل خارج می‌شود برای اینكه این ببیند به به عجب لباس شیكی پوشیده! آن ببیند و بگوید بببین چه تیپی دارد! آن ببیند به به عجب! حالا اگر فرض بكنید كه یكی آمد بیرون در خیابان دید هیچكس نیست می‌گوید: مگر من چه آدم احمقی بودم. فرض كنید كه یك روز تعطیل است، آیا دیدید شده كسی در روز تعطیل كه هیچكس در خیابان نیست و در رفت‌وآمد نیست بلند شود بهترین لباسش را بپوشد؟ بیاید بیرون چه كسی می‌بیند؟ كبوترها بیایند تماشا كنند! گنجشك‌ها بیایند ببینند! نه، پس این لذت می‌شود یك لذت نفسانی. به من نگاه كنید، ببینید من چه لباسی دارم، می‌رود در مجلس به من نگاه كنید ببینید چه سر و وضعی دارم، در خیابان هر كسی را دیدیم زبان حال افراد را بدانیم دیگر در درونش چه خبر است؟ در نفسش، فكرش و قلبش چه می‌گذرد.

 آن زمان سابق مرحوم آقا وقتی كه بعضی را در این ماشین‌های كذایی می‌دیدند ماشین‌هایی بود خدا قسمت كسی نكند می‌فرمودند: إلی جهنم و بئس المصیر وقتی نگاه می‌كردند به حال آن كسی كه در این ماشین نشسته و آن صورت برزخی آنها می‌دیدند ما كه نمی‌دیدم وقتی كه می‌دیدند به به نشسته منظورم همان زمان سابق است وقتی كه نشسته یك نگاهی به بیرون می‌كند، اینها همه‌اش چیست؟! به! به! به! خوب رفتی، خیلی جایت گرم است، خیلی جای خوبی داری گرم نرم خیلی عالی، می‌فرمودند: إلی جهنم و بئس المصیر همچنین آدم بدنش می‌لرزید. خدا یك وقت به سر ما نیاورد، خدا یك وقت این مسائل را برای ما پیش نیاورد، عجیب است، خیلی عجیب است چطور شیطان می‌آید؟ وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ ... الأنفال، ٤٨ اعمال ما را برای جلوه می‌دهد، كارهای ما را، حركات ما را، مركب‌های ما را، سوار شدن‌های ما را، پیاده شدن‌های ما را، صف كشیدن‌ها، بفرمایید آقا اینها را می‌آید برای ما جلوه می‌دهد.

 حالا اگر انسان بیاید بیرون و ببیند كه هیچ كسی نگاهش نمی‌كند می‌رود لباسش را عوض می‌كند و با یك پیراهن و شلوار می‌آید بیرون، با یك لباس ساده بیرون می‌آید، خیلی برایش اهمیت ندارد یا اینكه فرض‌

 كنید می‌رود مثلًا فلان باغ را تهیه می‌كند، تمام اینها برای چیست؟ آن حالت درونی و آن حالت ارضاء نفسانی و لذتی را كه انسان آن لذات را احساس می‌كند داعی و علت برای این مسائل این است.

 حالا همین وضع، ممكن است تغییر پیدا كند؛ یعنی نفس انسان در یك وضعیتی باشد كه اصلًا كیفش، لذتش به این باشد كه لباس او لباس خوب نباشد، اگر یك وقت لباس خوب بپوشد ناراحت است، این مسئله كه خدمتتان می‌خواهم بگویم باید توجّه كنید تا اینكه آن كلامی كه پیغمبر به حضرت زهرا سلام اللَه علیهما فرمودند: این پرده را عوض كن پرده دیگر بیاور، بدانیم آن در كجاست و این را كه من الآن می‌خواهم بگویم در كجاست، چه جاهایی با همدیگر مختلف است و فرق دارد.

 انسان در یك وضعیتی قرار می‌گیرد كه اصلًا از خوردن غذای خوب ناراحت است، گاهی اتفاق می‌افتد، چطور؟ مثلًا شما در یك جمعی هستید، می‌بینید افراد همه اشتیاق دارند به یك نوع غذا و .... شما خودتان را در میان آن جمع یك حالتی به خود می‌دهید یك پوششی انسان دور خودش قرار می‌دهد، خودش را در آن پوشش محصور می‌كند و وقتی كه در آن پوشش محصور شد از میان افراد جدا می‌شود و با دید دیگری نسبت به آن جمع و اجتماع نگاه می‌كند خود را از دیگران بالاتر می‌بیند لذا عارش می‌آید كه با آنها همرنگ بشود و یك‌رنگ بشود و در جماعت آنها شركت كند؛ كنار سفره می‌نشیند فقط پنیر و نان می‌خورد، می‌گویند نه من میل ندارم من به این چیزها میل ندارم. در حالی كه اگر این جماعت نبودند از اول سفره تا آخر سفره را درو كرده بود، چرا این كار را می‌كند؟ چونجلوی اینهاست. پس این لذت نفسانی است. این هیچ تفاوتی نمی‌كند هیچ، و صد هزار بار بدتر از آن وقتی است كه انسان بیاید و به غذای لذیذ روی بیاورد؛ آن جنبه‌اش فقط یك جنبه حیوانی دارد و پایین‌تر از مرتبه انسانی است، اما این جنبه‌اش جنبه نفسانی دارد این واویلا است، آن وقتی كه انسان در كنار بقیه بنشیند و ببیند همه به او نگاه می‌كنند و فقط این یك سیب زمینی برداشت و خورد یا یك چغندر برداشت و خورد آن موقع آن لذتی را كه می‌برد از هزار طاووس و قرقاول خوردن به پای این نمی‌رسد.

 اینكه من خدمتتان عرض می‌كنم من بودم یك نفر بود در زمان خود مرحوم آقا، این یك وضعیتی داشت و وقتی كه از مرحوم آقا فاصله گرفت در یك افكاری افتاد، در یك انحرافاتی قرار گرفت از جمله در دام شیطان واقع شد و شیطان به صورت امام علیه‌السّلام برای او تجلی كرد؛ شیطان را می‌دید خیال می‌كرد امام علیه‌السّلام را دیده است، مطالب را از او می‌شنید خیال می‌كرد دستورالعمل‌ها از ناحیه حضرت آمده، این را به خود من می‌گفت. از جمله كارهایی كه او كرده بود این بود: وقتی كه بر سر یك سفره می‌نشینی از آن سفره نخور آن سفره بر تو حرام است! غذای تو غذای خاص است كه باید از اعلا مراتب علیین از آن درجات بیاید! این غذاها برایت حرام است، آن وقت می‌آمد منزل مرحوم آقا با اینكه یك اقتراب خیلی نزدیك نسبی با مرحوم آقا داشت سفره پهن می‌شد سفره ولی خدا در منزل پهن می‌شد این سفره بر او حرام است! عجب آدم احمقی‌

 بود. می‌رفت گوشه و كنار می‌نشست، همه می‌خوردند و این نگاه می‌كرد و وقتی به او نگاه می‌كردی می‌دیدی در چه عالمی از كیف و لذت این الآن دارد غوطه می‌خورد! كه در یك چنین وضعیتی است آن هم سفره یك همچنین عالمی، یك همچنین فردی با این خصوصیات و با این موقعیت و حتی این مُجاز نیست كه از این سفره بخورد، نه از سفره افراد عادی، افراد عادی كه به جای خود. اینكه در منزل یك همچنین شخصی بیاید و حتی این سفره برای او حرام است یك لذت نفسانی در او به وجود می‌آورد همچنین از آن بالا كه اصلا نمی‌شد او را پایین آورد، ملاحظه كرده‌اید موشك‌ها چنان با سرعت بالا می‌روند، او می‌رفت بالا كه از این موشك‌ها هم بالاتر، همین طور كنار می‌نشست و كیف می‌كرد كه دارد نگاه می‌كند.

 البته نمی‌دانم یك دفعه گفتم این قضیه را و سر به سرش هم گذاشتیم و كار به جایی رسید، یك وقت در یك قضیه‌ای مرحوم آقا وقتی كه در یك جلسه‌ای بودند من را فرستادند، گفتند برو ایشان را دعوت كن مشروط به اینكه اگر می‌آیند اینجا از غذا و میوه اینجا بخورند خیلی صریح. این بازی‌ها اینجا نیست، امام زمان توست، شیطان است هر كسی هست در خانه خودت، اینجا حساب دارد. كدام امام زمان می‌آید و می‌گوید در حضور مردم مؤمن یك همچنین غلط كاری‌ها و مزخرفاتی را انسان بیاید انجام بدهد! كدام امام زمان می‌گوید این غذا حرام است بر شما ولی برای ولی خدا حلال است! این رسم و فرهنگ اسلامی است كه وقتی كه صاحب منزل یك غذایی تهیه كرده و یك زحمتی كشیده فرد بیاید همین‌طور كنار سفره بنشیند و همین طور نگاه كند و بعد هم بقیه بردارند بخورند، این درست است؟ این كدام فرهنگ است، این فرهنگ فرهنگ حیوانات است نه فرهنگ یك انسان، فرهنگ یك شخصی كه شخصیت دارد وخداوند به او عقل و وجدان داده است اگر تو یك همچنین سفره‌ای در خانه‌ات بیاندازی من بیایم خوشت می‌آید! اگر زنت این همه زحمت كشیده باشد و این همه رنج برده باشد برای اینكه مهمان كه می‌آید از این دست رنجش استفاده كند انسان بیاید آنجا بنشیند و فقط نان و پنیر بخورد خدا را خوش می‌آید؟ خلاف است این كارها، انسان باید تعقل داشته باشد فرهنگ باید داشته باشد، انسانیت باید داشته باشد باید به شخصیت افراد احترام بگذارد، به آن زحمتی كه آن زن، مرد وخادم كشیده احترام باید بگذارد، اینها نفوسی هستند كه در اینجا رنج بردند حالا بنده بیایم بگویم نه این برای من بد است نمی‌خورم خب از اول بگو. این را من نمی‌خورم ما رفتیم پیش این فرد بعد از یك مقداری مقدمه و صحبت و اینها گفتیم كه یك همچنین پیغامی هست ... ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ‌ العنكبوت، ١٨ خلاصه اگر می‌خواهید بیایید آنجا باید به این نحو باشد، آقا یك مرتبه دیدیم ایشان رفتند در فكر و با اعلی حضرت امام زمان جنی خودشان رابطه برقرار كردند، رنگش تغییر پیدا كرد، یك دفعه سرش را بلند كرد و گفت نخیر اجازه نمی‌دهند، گفتم عجب! گفتم هیچ تبصره‌ای درونش نیست؟! استثنائی، قانونی حضرت نفرمودند؟ یك خرده این طرف و آن طرف شد و با ما هم دیگر نمی‌توانست ...، گفت نه نمی‌توانم. گفتم حالا نمی‌توانی به حضرت بگوئی این یكی را اجازه بدهد، هرچی می‌خواهد بگوید این یك جا را خلاصه، یك خنده‌ای به زور كرد و گفت نه نمی‌توانم، گفتم پس لطفا تشریف نیاورید.

عِرض خود مى‌برى و زحمت ما مى‌دارى‌

 ببینید دور افتادن از منبع انسان را به كجاها می‌كشاند به جاهایی می‌كشاند كه انسان اصول اولیه انسانی را زیر پا می‌گذارد، اصول اولیه معاشرت را و فرهنگی را كه پیغمبر فرمودند آن مهمانی كه وارد منزل می‌شود خیرات و بركات را با خودش می‌آورد و وقتی كه از منزل خارج می‌شود با خودش شر و بدی‌ها و ضررها را از خودش خارج می‌كند تبدیل به ضد فرهنگ می‌شود. كلام امام علیه‌السّلام، امیرالمؤمنین را دعوت كرده بودند برای منزلشان، حضرت فرمودند می‌آیم در منزلتان به شرط این دو چیز، یكی اینكه خودت را به زحمت نیاندازی، دوم اینكه از بیرون چیزی نگیری آنچه كه هست بیاوری، سومی را هم در واقع شوخی كردند گفتند هر چه كه هست از ما پنهانش نكنی، هرچه هست بیاورید، دیگر حالا یك خورده یك مزاحی هم بود، چون حضرت مزاح هم خیلی می‌كردند، اصلًا امیرالمؤمنین به مزاح معروف بودند. هرچه هست هم از ما پنهانش نكن در آن صندوق خانه و آنها بردار بیاور، این رفتار امیرالمؤمنین بود با اصحاب و تعلیم به ما.

 حالا ما بلند شویم برویم سر یك سفره بنشینیم و مؤمنین آمدند این قسم عمل بكنیم، این چه رسم است؟ آن امام زمان توی سرت بخورد، آن امام زمان نیست آن شیطان است و بعد مرحوم آقا پیغام دادند آن كسی را كه تو امام زمان می‌دانی و از او داری اطاعت می‌كنی او شیطان است. روزی نیاید كه بگویی بزرگان دیدند و مطلب را برای ما فاش نكردند، ولی چه سود كه بزرگان رفتند و هنوز در دام شیطان گرفتار، خدا می‌داند كار به كجا می‌كشد. برای چه؟ سفره را پهن كردند گفتند بیا بنشین، چرا می‌گویی نه، چرا انسان بخل كند؟! وقتی كه خدا نعمت را گذاشته چرا انسان سرپیچی كند وقتی كه مفت و مجان در اختیار انسان قرار دادند، انسان به این طرف بزند به آن طرف بزند، لیت، لعل، شاید، باید، اگر، امروز و فردا و به همین كیفیت بگذرد این حالت حالتی است كه باعث می‌شود انسان نسبت به مسائل دنیا زهد بورزد، یعنی بی‌تفاوت باشد. این حالت حالت نفسانی است و حالت شیطانی، درست شد!

 این همان مطلبی است كه خدمت رفقا عرض كردم هزار بار شنائتش و زشتی و قباهتش بیشتر است از اینكه انسان بخواهد در آن مرتبه قبل باشد در آن مرتبه قبل، مرتبه افراد خام است افراد عوامند، افرادی هستند كه خیلی توجه ندارند نمی‌خواهند حالا توجه هم پیدا بكنند ولی این مرتبه مرتبه‌ایست كه خود نفس می‌آید و لذات برای او دیگر به نحو دیگری خواهد شد. آن لذت حسی، زبانی، لمسی، بویایی و شنوایی برای او تبدیل به لذت برزخی می‌شود گرچه خود این لذات جنبه برزخی دارد و جنبه مادی ندارد ولی بالاخره به واسطه است، به واسطه حس است كه انسان به آن لذات برزخی می‌رسد، اما این لذت، لذت بلا واسطه است؛ بلا واسطه نفس در برزخ، منتهی برزخ ظلمانی نه برزخ نورانی، در لذت برزخی گرفتار می‌شود آن وقت دیگر چه كسی می‌تواند انسان را در بیآورد! آن وقت دیگر در اینجا اگر بهترین غذا را جلوی انسان بگذارند انسان اصلا نگاه نمی‌كند، كیف می‌كند كه گرسنه است، لذت می‌برد و وقتی كه به زور دو قاشق در دهان انسان غذا بریزند

 از اینكه دیگر گرسنه نیست انگار كوه را برسرش خراب كردند. این علامتش است. خب تو كه گرسنه نیستی، به زور هم فرض كنید كه غذا بریزند ... بعضی‌ها هستند كه معده‌شان، مریشان ناراحتی دارد و با همین این لوله‌ها غذا می‌ریزند درمعده‌شان، خب این هم غذا بریزند همین كه احساس سیری بكند، این فرد كه دیگر گرسنه نیست، اصلا او را از بین می‌برد، بیایند یك لباس تمیزی بر او بپوشانند اینی كه الآن لباسش عوض شده و آن قیافه شش در چهارش جلوی همه مشارٌ بالبنان هست و با آن وضعیت غیر طبیعی و غیر متعارفش یك لباس عادی پوشیده است.

 مرحوم آقا گاهی بعضی افراد را می‌دیدند! می‌فرمودند برو لباست را عوض كن و می‌فهمیدند قضیه كجاست، می‌دیدند بعضی از افراد محاسنشان را دراز كردند برو نصفش را بزن و این دراز كردن محاسن رو حساب است نه برای خدا، گفتند برو بزن، می‌دیدند وضعیتشان نسبت به بعضی از مسائل حالا دیگر خب خیلی مطالب هست می‌گویند برو این كار را بكن، چرا؟ چون نفس از آن حد اعتدال خودش خارج شده است، آن جنبه روحانی و نورانی اعمال برای او تبدیل به جنبه ظلمانی شده و جنبه ظلمانی برای او نورانی شده، می‌خواهند این را عوض كنند و برگردانند. این شخص در یك همچنین وضعیتی برای او این مسئله است.

 یك شخصی بود در همان زمان سابق یكی از دوستان می‌گفت از اهل علم بود وقتی در خیابان با او ملاقات كرده بود گفت شنیدم شما فلان موقعیت و پست را پیدا كردید، یك مرتبه شخص ناراحت شد، آقا مگر من به شما چه كردم كه شما یك همچنین تهمتی را دارید به من می‌زنید، مگر من چه بدی به شما كرده‌ام! گذشت یك ماه، دوماه، سه ماه، بعد از چند ماه دیگر همین شخص در همان وضعیتی كه او را نسبت به خودش اتهام می‌دید به همان جا رسید و نه تنها به آنجا رسید، خب آن یك چیز معمولی و عادی بود و برای خیلی‌ها هم مستحسن است، ولی صحبت‌هایی كه در یك همچنین موقعیتی می‌كرد صحبت‌هایی بود كه از شأن یك فرد عادی هم پایین‌تر بود، چه شد؟ اینكه قبلا اتهام بود، چه شد یك مرتبه صد و هشتاد درجه این اتهام عوض شد و تبدیل به یك كار مستحسن شد و بلكه ضروری شد و حتی از دیگران هم جلو افتادی، در حرف‌ها و در مسائل و در پیشنهادها و در مطالبی كه گفته می‌شد جلوتر افتادی، مطالبی كه حتی دیگران هم نمی‌گویند حالا باید افراد از شما بشنوند، چرا؟ چون او در آن موقعیت هنوز خودش را نیافته بود، این مطلبی كه بیان كردم برای این است، حالتی داشت كه احساس می‌كرد در یك همچنین حالتی اگر او هم مثل بقیه و سایر افراد باشد مردم نسبت به او فلان نظر را دارند خودش را دور می‌دید اما وقتی ورق برمی‌گردد و با یك وسائل و وسائطی یك همچنین زمینه‌ای فراهم می‌شود و آن شخص در یك همچنین زمینه‌ای قرار می‌گیرد حالش برمی‌گردد، معلوم می‌شود حال آن موقعش مجاز بوده نه حقیقیت، مقطعی بوده نه واقع، تخیلی بوده نه حقیقت، تخیلی بوده خیال می‌كرده نسبت به این مقام و موقعیت چشم ندارد، خیال می‌كرده نسبت به این مسائلی كه دیگران نسبت به آنها كوشا و پر اهتمام و پر حرارت هستند، نسبت به آنها تمایل ندارد بلكه تمایل برعكس دارد، اما

 وقتی كه با یك زمینه‌هایی قرار می‌گیرد پا را جلوتر می‌گذارد و بقیه كه به گردش نمی‌رسند، صبر كن! كجا داری می‌روی بگذار رفقایت هم برسند! تو كه هشت ماه پیش كه آن‌طور می‌گفتی. چه شد، ملاك‌ها عوض شد، بله ملاك‌ها عوض شد! آسمان و زمین تغییر نكرد، آنچه كه در درون بود ظاهر شد و مشخص شد واقعی در كار نبوده، مشخص شد حقیقتی در پی كار نبوده، خیال بوده، نفسش در آن موقع نسبت به این مسئله این حالت را داشته، حالت تهاجمی، نفور و انكار داشته اما وقتی كه موقعیت عوض می‌شود نفس خودش را با موقعیت جدید چكار می‌كند؟ هماهنگ می‌كند حالا دیگر اینجا بستگی دارد كه این نفسش چقدر می‌تواند در این بین جولان بدهد می‌بینیم نه، دیگران هم پشت سرش گذاشته دارد می‌رود اصلا، با حركت صوت و حركت نور همین‌طور دارد می‌رود جلو، این یك مسئله‌ای است كه وقت گذشته و ما آن مقدماتی كه گفتیم برای رسیدن به اینجا بود.

 ان‌شاءاللَه رفقا راجع به این مسئله فكر كنند مطالبی كه در این به نظر می‌آید اینها را مرور كنند و مهم این است كه همان طوری كه گفتم ما خودمان را بیابیم و ببینیم، حالا در جلسه بعد ان‌شاءاللَه خدمت رفقا به طور وضوح راجع به این قضیه مطالبی را بیان خواهم كرد كه چه ملاك‌هایی را ما به دست بیاوریم تا اینكه خودمان را نزدیك كنیم، شاید به آن مرتبه واقع صد در صد نرسیم به هر مقداری كه می‌توانیم، افكار خودمان را یك دگراندیشی در آن بكنیم، موقعیت خودمان را بدانیم، آیا موقعیتی است كه خودمان پسندیدیم برای خودمان یا نه، جریان امور این موقعیت را برای ما پیش آورده و اگر این موقعیت عوض بشود چه حالی پیدا می‌كنیم و چه عكس العملی از ما نسبت به وضعیت جدید سر می‌زند، ان‌شاءاللَه این مطالب را به حول و قوه خدا برای جلسه آینده بیان می‌كنیم.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. الحاوى الكبير فى فقه مذهب الامام شافعى، ج ٢، ص ١٣٧.

يا اهل‏بيت رسول‏الله حبكم/ فرض من‏الله فى القرآن انزله/ كفاكم فى عظيم القدر انكم/ من لم يصل عليكم لا صلاة له. [↑](#footnote-ref-1)